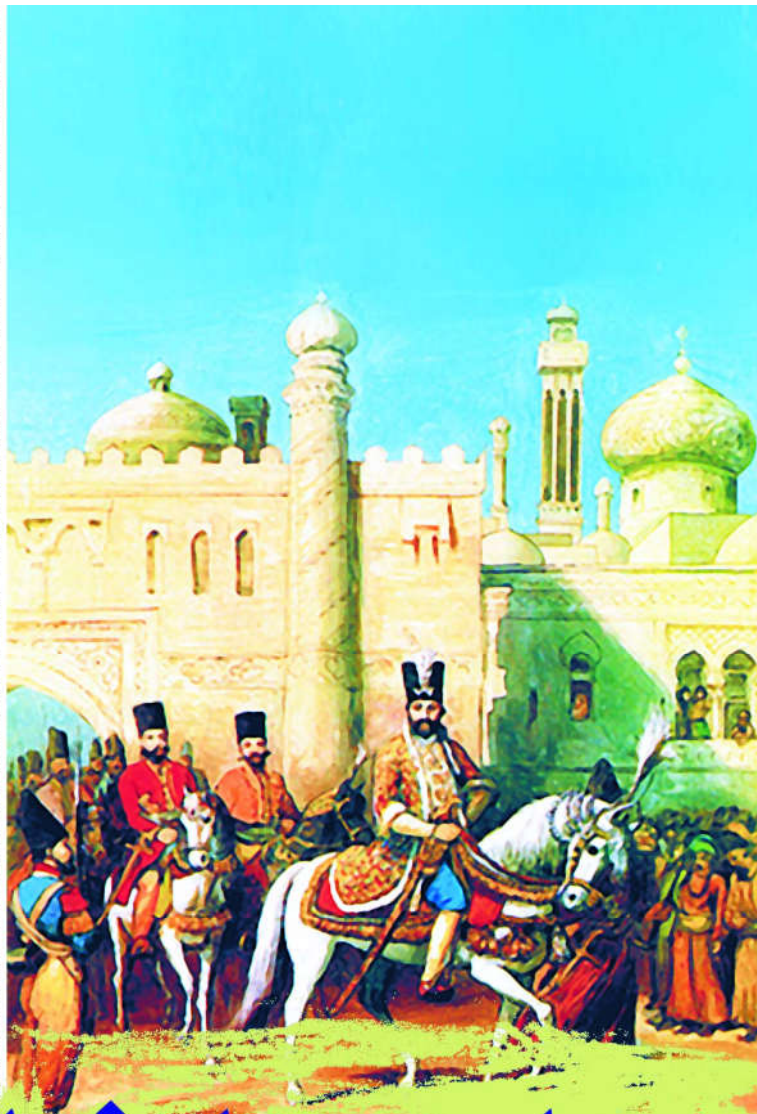




این هدیه برای شما

آقا^(۱) به فکر فرو رفت. مانده بود که چه کار کند. بار دیگر، به هدیه‌ها نگاه کرد. سپس به نماینده‌ی ملک سعود، که منتظر پاسخش بود، در دل گفت: خدا یا کمکم کن. چه کار کنم؟ اگر هدیه‌ها را بگیرم شاید اشکال داشته باشد. شاید رشوه حساب شود. شاید در دل... در ته دلم به پادشاه علاقه پیدا کنم. خدایا من تا حالا از این آدم‌ها هدیه قبول نکرده‌ام. اگر این را قبول کنم، تعهدم را شکسته‌ام. چه کار کنم؟ تازه معلوم نیست که ملک سعود پول این هدیه را از کجا آورده است؟ از خودش داده یا از مردم بیچاره گرفته است؟ مانده‌ام چه کار کنم؟ اگر هم قبول نکنم بد می‌شود. برای همه‌ی ایرانی‌ها بد می‌شود. ممکن است عرب‌ها فکر کنند که خیلی مغرورم که هدیه‌ی پادشاهشان را قبول نکردم.

باز به نماینده‌ی بیچاره که رویه رویش صاف و ساکت و دست به زانو نشسته بود و انتظار می‌کشید نگاه کرد. با تردید به هدیه‌ها چشم انداخت: چند جلد قرآن کریم، چند قطعه از پرده‌ی کعبه، مقداری سکه، مقداری پارچه و... که همه با نظم و سلیقه داخل یک چمدان نو و شیک چیده شده بودند.

آقا باز به فکر فرو رفت. اصلاً برای چه به من هدیه می‌دهد. مگر من با ملک مسعود چه ارتباطی دارم؟ من که هنوز او را ندیده‌ام.

یک دفعه نوری در دلش تابید. جرقه‌ای در ذهنش روشن شد. خوشحال شد. فکر کرد: خیلی راه خوبی است. راه فرار جالبی است.

با خوشحالی گفت: یک قلم و کاغذ به من بدهید.

خادم آقا رفت که قلم و کاغذ آماده کند. آقا فکر کرد: این طوری هم از قبول هدیه سرباز می‌زنم، هم به ملک سعود بر نمی‌خورد. هم ملک درباره‌ی قبول نکردن این هدیه از طرف من، درباره‌ی من فکر بد نمی‌کند.

مترجم به دستور ملک سعود نامه را باز کرد و شروع کرد به خواندن آن: بسم الله الرحمن الرحيم. محضر مبارک اعلی حضرت ملک سعود دامت افاضاته بعد از سلام و تحیات، نامه‌ی شما همراه چمدانی که حاوی پانزده نسخه قرآن کریم و قطعاتی از پرده‌ی خانه‌ی خدا و... بود، رسید. من در این خصوص متحیرم؛ زیرا تاکنون روش من چنین بوده که هدایا را از پادشاهان و بزرگان مملکت نمی‌پذیرم، ولی چون این هدایا مشتمل بر پانزده نسخه قرآن و قطعاتی از پرده‌ی کعبه است، ناگزیر قرآن‌ها و قطعات پرده را برداشته، بقیه را با چمدان به عنوان هدیه‌ای از جانب خود برای شما می‌فرستم...

مترجم، نامه را آهسته برای ملک سعود می‌خواند. ملک سعود با چشم‌های گرد و دهان باز، گوش می‌داد و چمدانی را که به سوی خودش برگشته بود، نگاه می‌کرد.

برگرفته از کتاب سیمای بزرگان

پی نوشت:

۱. منظور از آقا، مرجع بزرگ شیعیان جهان حضرت آیت الله العظمی سید حسین بروجردی است.